

فمینیسم در اندیشه پست مدرنیسم

سید مهدی سجادی*

چکیده

فمینیسم پست مدرن از متأخرترین گرایش‌های فمینیسم است که تحت تأثیر آموزه‌های پست مدرن شکل گرفته است. جریان مذکور با تأکید بر اصل تفاوت انسان‌ها و به ویژه تفاوت‌های میان زنان و مردان، تردید در روایت‌های کلان و مفروضات پیشینی مربوط به حقیقت و نفی مبانی معرفت‌شناختی و متافیزیکی هویت مدرنیستی، بر این باور است که نمی‌توان زن را با قالب مشخصی تعریف نمود و یک ساختار فرهنگی-اجتماعی ثابت برای وی در نظر گرفت. رویکرد فوق از سوی جریان‌های فمینیستی رادیکال و لیبرال مورد نقد قرار گرفته است. نوشتار حاضر پس از معرفی فمینیسم پست مدرن و تبیین آموزه‌های آن، تعامل بین فمینیسم و پست مدرنیسم، تقابل و توافق میان آن دو را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و سرانجام به ذکر دیدگاه برخی فمینیست‌های پست مدرن از قبیل ایریگاری و والتر می‌پردازد.

واژگان کلیدی

زن، هویت، فمینیسم، پست مدرنیسم، فمینیسم پست مدرن، مدرنیته پست مدرن.

* - دانش‌آموخته دکترای فلسفه تعلیم و تربیت، استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس

«فمینیسم»^۱ به عنوان جریانی اجتماعی، فرهنگی در دو قرن اخیر گرایش‌های مختلفی را به خود دیده است که از جمله می‌توان به «فمینیسم پست‌مدرن»^۲ اشاره نمود. این گرایش را شاید بتوان برحسب متأخر بودن جریان فکری - اجتماعی پست‌مدرنیسم، متأخرترین گرایش فمینیسم دانست. شناسایی فمینیسم پست‌مدرن، در ابتدا مبتنی بر فهم این مسئله است که چه نسبتی بین فمینیسم و پست‌مدرنیسم می‌توان قایل شد، آیا پست‌مدرنیسم سعی در انطباق با جریانات فمینیستی دارد یا بالعکس، این رویکرد و ادله چگونه از ناحیه دیگر رویکردها یا گرایش‌های فمینیستی مورد نقد و تحلیل قرار گرفته است و در نهایت، فمینیسم پست‌مدرن چگونه و با چه رویکرد و استدلالی از حقوق زنان دفاع می‌نماید و به اشکالات وارده پاسخ می‌دهد. این مسایل موضوعاتی هستند که مقاله حاضر، قصد بررسی و تبیین آن‌ها را دارد.

1) سیر تحول تاریخی فمینیسم

ریشه‌ی ظهور فمینیسم را شاید بتوان به تحولاتی چون رنسانس و تحولات بعد از عصر روشنگری و سپس انقلاب فرانسه و انقلاب صنعتی نسبت داد که مناسبات زن و مرد را در بعضی یا تمامی جهات مورد سؤال قرار داد. «اصطلاح فمینیسم یا فمینیست تا اواخر قرن نوزدهم وارد نظام واژگانی نشده بود. هرچند بسیار پیش از آن، برخی آثار در مورد حقوق زنان به رشته تحریر درآمده بود؛ با وجود بی‌عدالتی‌هایی که در روابط بین زن و مرد وجود داشته است، اما این بی‌عدالتی‌ها تا اواخر قرن نوزدهم باعث به وجود آمدن نهضتی اجتماعی و فراگیر نشده بود. اولین آثار فمینیستی را زنان در دهه 1630 نوشتند» (cf. Elam, 1995: p.92). به عنوان نمونه، مری استل (1731-1666) نخستین فمینیست انگلیسی، مایل بود به جای توجه به مواضع سیاسی، بر ظرفیت تفکر منطقی زنان تأکید داشته باشد؛ لذا به زنان وابستگی عاطفی به مردان حتی ازدواج با آن‌ها را توصیه نمی‌کرد (مکنزی، 1378: ص 352).

1 - feminism

2 - postmodern feminism

ورود واژه فمینیسم به زبان فرانسه به سال 1837 م. برمی گردد. پسوند «ism» نشان از وجود مکتبی دارد که در جهت بازپس‌گیری حقوق، آزادی و نقش اجتماعی زنان فعالیت می‌کند (Marks, 1981: p.90). جنبش فمینیستی در واقع نوعی اعتراض به مردسالاری آشکار حاکم بر اعلامیه حقوق بشر فرانسه بود؛ زیرا این اعلامیه حقی برای زنان در نظر نگرفته بود (Rathenberg, 1998: p.88). جنبش فمینیسم در سال 1848 در آمریکا مطرح شد و در همین سال اولین منشور دفاع از حقوق زنان در آمریکا اعلام شد. از آن پس اندیشمندانی چون آگوست کنت (1857) و جان استوارت میل (1896) نظریه برابری زن و مرد را در چارچوب فردی و اومانیستی مطرح کردند (میل، 1377: ص 43).

البته سیر فعالیت فمینیست‌ها در دو سه قرن اخیر یکنواخت نبوده؛ زمانی عمدتاً به محقق رفته و گاه به صورت حرکت‌های سازمان یافته درآمده است که از آن به سه موج تعبیر می‌کنند: موج اول از قرن نوزدهم شروع شد و تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول ادامه یافت؛ موج دوم به دهه شصت برمی‌گردد و موج سوم دو دهه اخیر را شامل می‌شود. موج اول بیشتر متأثر از خیزش‌های عصر روشنگری و سپس نهضت‌های لیبرالی و سوسیالیستی بود که از قرن نوزدهم تا اوایل جنگ جهانی اول را دربرمی‌گیرد. «قرن نوزدهم، قرن جنبش‌های اجتماعی، مذهبی و فمینیستی است. جنبش زنان، حق اشتغال، افزایش مزد زنان و برابری حقوق آن‌ها با مردان در این قرن آغاز شد» (آندره، 1372: ص 128). موج اول در واقع پاسخی بود به فشاری که زنان در کشورهای رو به توسعه صنعتی در قرن نوزدهم در محیط کاری و در سپهر عمومی احساس می‌کردند. غیرمولد و بی‌اهمیت شدن کار خانگی به دلیل تولید کالا در کارخانجات از یک طرف و نیاز به نیروی انسانی از طرف دیگر، زنان را به عرصه عمومی وارد ساخت؛ لیکن قوانین و مقررات، امکانات آموزشی و به طور کلی جو حاکم بر جامعه، شرایطی تبعیض‌آمیز را به ضرر زنان به وجود آورده بود و هم‌چنین «گفتمان مدرن با مفاهیمی چون برابری، آزادی، حقوق فردی، خودگرایی، عام‌گرایی، اندیشه ترقی و ... زمینه را برای زنان در جهت تقاضا برای بسط اصول بنیادی مدرنیته به نحوی که آن‌ها را نیز شامل شود، آماده می‌کرد» (مشیرزاده، 1379: ص 37).

جنگ دوم جهانی، زمینه‌ساز موج دوم فمینیسم شد. در این جنبش فمینیست‌ها فراتر از حقوق سیاسی زنان، به برابری همگانی در آموزش، کار و امور خانه توجه کردند. نیاز دولت‌ها به مردان جنگی سبب شد که زنان به طور گسترده در مشاغل خارج از خانه به کار گرفته شوند. در موج دوم، فمینیسم عملاً به بخش قابل توجهی از اهداف خود یعنی حق رأی زنان یا برابری حقوق زن و مرد در بسیاری از وجوه حیات اجتماعی، دست یافت.

مهمترین اثر فمینیستی انتشار یافته طی مراحل اول و دوم فمینیسم، کتاب «جنس دوم» (1949) سیمون دوبوار است. دیدگاه دوبوار با مبانی آگزیستانسیالیسم و اهمیتی که برای توان و وظیفه شکل‌دهی کیفیات انسانی قایل است، هماهنگ بود. وی به تبعیضات نهادی، نظری یا ترکیبی که در نهایت به زیر دست بودن یا به تعبیر دیگر زن را دیگری تلقی کردن جنبه‌ای طبیعی می‌داد، با دیده انتقادی می‌نگریست. «جنس دوم» نه تنها شکاف بین دو موج اول و دوم فمینیسم را پر کرد، بلکه به طور نظری و عملی به یکی از فرازهای مهم جنبش فمینیسم تبدیل شد. از دیگر آثار فمینیسم، می‌توان به کتاب «رمز و راز زنانگی» اثر «پتی فریدن» اشاره کرد. وی در این کتاب مفهوم زن خانه‌دار خوشبخت را که به شدت مورد توجه آموزه لیبرال بورژوازی کلاسیک بود، مورد سؤال قرار داد (مکنزی، 1378: ص 366).

سازمان ملی زنان (Now) در این دوره تشکیل شد و هدف عمده آن رفع تبعیض علیه زنان در قوانین و مقررات اجتماعی بود. شاخه لیبرال فمینیسم این جنبش، بر آزادی زن در کنترل بارداری، ایجاد مهد کودک‌های تمام وقت، نظام آموزشی مختلط و برابر برای زنان و مردان و رفع تبعیض تأکید می‌نمود (ولفورد، 1380: ص 56). موج دوم فمینیسم که از دهه شصت آغاز و تا اوایل دهه هشتاد ادامه یافت، خواستار برابری کامل زن و مرد در تمامی زمینه‌ها از جمله آموزش، سیاست و... بود. از دستاوردهای مهم این دوره می‌توان به مبارزه برای جدایی روابط جنسی از تولید مثل در کشورهای غربی، ظهور جنبش آزادی زنان در تمامی امور از جمله حق تسلط بر بدن، کاهش ازدواج و زاد و ولد، ایجاد مؤسسات فرهنگی و مطبوعاتی زنان و به دست

آوردن قدرت در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی اشاره کرد (منصورنژاد، 1381: ص 253).

از اوایل دهه 90، حرکت‌های فمینیستی تند رو به تعدیل گذاشت؛ چرا که آثار سوء افراط در حرکت‌های زن محور، بیش از همه دامن زنان را گرفت. بر این اساس، از جمله بازنگری‌های نگرش فمینیستی در موج سوم، بحثی است که به دفاع از زندگی خصوصی و خانواده می‌پردازد و مادر بودن را فعالیتی پیچیده، غنی، چند رویه، پرزحمت و شادی‌آفرین می‌داند که زیستی طبیعی، اجتماعی، نمادین و عاطفی است. در امواج قبلی فمینیسم، زنان بالقوه خواهر یکدیگر محسوب می‌شدند؛ اما در موج سوم سن، قومیت، طبقه، نژاد، فرهنگ، جنسیت و تجربه بر شکل‌گیری هویت زنان مؤثر قلمداد گردید؛ در این معنا، برخلاف نظرات پیشین، یک ایدئولوژی خاص نمی‌تواند بر همه زنان حکومت کند. حاصل آن‌که در این جریان، نگرش فمینیست‌ها نسبت به موج دوم تعدیل شد؛ هم‌چنین تعدد و انشعاب در نگرش‌های فمینیستی رخ داد و نظریه فمینیستی مورد نقد جدی نظری، از جمله از سوی پست‌مدرن‌ها قرار گرفت.

در هر صورت، فمینیسم صرف‌نظر از سیر تحول تاریخی آن، کاربردهای متفاوتی یافت و معانی مختلفی را به خود اختصاص داد. برخی از نویسندگان، واژه فمینیسم را برای ارجاع به جنبش سیاسی - تاریخی به کار می‌گیرند؛ برای مثال، برخی این واژه را با اشاره به جنبش‌های سیاسی در آمریکا و اروپا به کار گرفته و عده‌ای دیگر آن را برای اشاره به مسأله بی‌عدالتی نسبت به زنان به کار برده‌اند؛ اگرچه در مورد فهرست این بی‌عدالتی‌ها، اجماعی وجود ندارد.

2) رویکردهای فمینیسم

فمینیسم را می‌توان در دو رویکرد کلی قرار داد و بر این اساس، تصویر دقیق‌تری از آن ترسیم نمود؛ چنان‌که انواع فمینیسم را نیز می‌توان بر اساس این دو رویکرد کلی مورد بررسی قرار داد.

یکی از این رویکردها، رویکرد توصیفی^۱ است که بر حسب آن جهت‌گیری تمامی مباحث فمینیستی به نحوی است که در آن زنان به مثابه موضوعات یا سوژه‌های واقعی^۲ و موجود مورد توجه‌اند. رویکرد دوم، رویکرد هنجاری^۳ است که به زنان آن‌گونه که باید باشند و شایسته و مطلوب است، می‌نگرد. این دو رویکرد (هنجاری و توصیفی) خود سرمنشأ تحول در نوع نگاه به زنان و تغییر روش‌های برخورد با مقوله‌ی هویت زن شده‌اند؛ چنان‌که مدافعان فمینیسم با تأکید بر وجوه هنجاری (بایدی) هویت زنان و با تحلیل وضع موجود (توصیفی) زنان، به مبارزات خود در این حیطة ادامه می‌دهند.

در رویکرد توصیفی سعی بر این است که زنان از منظر حقوق، شأن و مرتبت موجود (فعلی) با مردان مقایسه شوند و در رویکرد هنجاری به الزام و باید در برابری حقوق، احترام و شأن پرداخته می‌شود (Bordo, 2001: p.97). بنابراین، این ادعا که زنان و مردان باید حقوق و احترام برابر داشته باشند، ادعایی هنجاری است و این‌که زنان از حقوق برابر محرومند، یک ادعای توصیفی است. به عنوان مثال، فمینیست‌ها در این‌که چه چیزهایی ظلم یا نابرابری محسوب می‌شود یا چه نوع بی‌عدالتی به زنان آسیب می‌رساند، با هم اختلاف دارند؛ چنان‌که «سوزان جیمز»^۴، در قالب توصیفی دیدگاه کلی فمینیسم را این‌گونه توصیف می‌کند: «فمینیسم بر این عقیده استوار است که زنان نسبت به مردان ستم‌دیده و محروم هستند و این ستم غیر قانونی و غیر منصفانه است» (Harding, 1980: p.112). در قالب هنجاری نیز می‌توان فمینیسم را این‌گونه تعریف کرد: زنان مستحق حقوق، احترام و ... برابر هستند. فمینیست‌ها صرفاً متعهد به بیان اصل عدالت و برابری زنان نیستند؛ بلکه برای ایجاد تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مرتبط با عدالت و برابری زنان، وارد عمل نیز می‌شوند.

متناظر با دو رویکرد توصیفی و هنجاری، می‌توان گرایش‌ها و طیف‌های فمینیسم را در حالات زیر نشان داد:

-
- 1 - descriptive
 - 2 - realistic
 - 3 - normative
 - 4 - Jeams

1-2) فمینیسم رادیکال

طرفداران «فمینیسم رادیکال»¹ معتقدند که هیچ حوزه‌یی از جامعه، از تبیین مردانه برکنار نیست و در نتیجه باید در هر جنبه‌یی از زندگی زن که هم اکنون طبیعی تلقی می‌شود، تردید کرد و برای انجام امور شیوه‌های جدیدی یافت. آنان به سه مسأله اساسی در دیدگاه خود تأکید دارند: نکته‌ی اول در ارتباط میان سیاست‌های فمینیستی و رفتار جنسی فردی می‌باشد که بر محور این سؤال استوار است که آیا زنان به طور ضروری باید با مردان زیست کنند یا می‌توانند جدا از مردان هم زندگی کنند. نکته دوم مسأله تفاوت جنسی است که آیا این تفاوت جنسی به گونه‌ی زیستی و طبیعی پدید می‌آید یا این‌که به گونه‌ی اجتماعی حاصل می‌شود. مسأله سوم این است که کدام رویکرد باید مورد توجه قرار گیرد؛ کناره‌گیری از اجتماع یا دگرگون کردن اوضاع (منصورنژاد، 1381: ص 259). اغلب فمینیست‌های رادیکال، این دیدگاه را که فرودستی زنان به فرودستی زیستی آنان مربوط می‌شود، نمی‌پذیرند؛ آن‌ها معتقدند که زن مقصر نیست؛ بلکه تقصیر، زیست‌شناسی مردانه است. مردان به طور طبیعی خشن هستند و از خشونت خود برای سلطه بر زنان بهره می‌گیرند.

2-2) فمینیسم لیبرال

«فمینیست‌های لیبرال»²، فقدان حقوق مدنی و فرصت‌های برابر آموزشی را دلیل ستم به زنان می‌دانند و سعی دارند با انجام اصلاحاتی در این زمینه، بدون آن‌که به بنیادهای اجتماعی و اساسی موجود در جامعه دست بزنند، موقعیت زنان را بهبود بخشند. جنسیت در نظر این گروه، تعیین‌کننده حقوق فرد نیست و سرشت زنانه و مردانه کاملاً یکسان است؛ آنچه وجود دارد، انسان است نه جنس (Jaggar, 1998: p.37). بنابراین جامعه‌ای مطلوب است که در آن تضاد شدیدی میان خصوصیات مردانه و خصوصیات زنانه وجود نداشته باشد. از نظر فمینیست‌های لیبرال، نقش جنسیتی محصول روابط اجتماعی در طول تاریخ است؛ نه هدیه و ودیعه طبیعی و غیر قابل تخلف. آن‌ها معتقدند در ابتدای حیات بشری مادرسالاری حاکم بوده است و پدرسالاری واقعیتی

1 - radical feminism

2 - liberal feminism

تلخ است که به تدریج بر جوامع بشری تحمیل شده است (ر.ک. قهرمانی، 1376: ص 86).

3-2) فمینیسم سوسیال

جریان «فمینیسم سوسیال»¹ متأثر از فمینیسم رادیکال است که بعد از دهه هفتاد شکل گرفت. این گرایش در واقع به نقد ایرادات و اشکالات رویکرد لیبرالی پرداخته و سعی داشته از آن ایرادات دور بماند. بر طبق این دیدگاه، جنس، طبقه، نژاد، سن و ملیت خود عوامل ستم بر زنان تلقی می‌شوند. فمینیسم سوسیال مردسالاری را نظامی فراتاریخی می‌داند؛ به این معنا که مردان در طول تمام تاریخ، بر زنان اعمال قدرت نموده‌اند و معتقد است که این نظام در جوامع سرمایه‌داری شکل خاصی می‌یابد. با این توضیح که مردان و نظام سرمایه‌داری از کار زنان در خانه به رایگان بهره‌مند می‌شوند و به همین دلیل، این گرایش، به اجتماعی شدن زنان و مشارکت اجتماعی آنان، تأکید فراوان می‌ورزد (Jaggar, 1998: p.18).

4-2) فمینیسم مارکسیستی

طرفداران «فمینیسم مارکسیستی»² با تأکید بر مادرسالار بودن جوامع اولیه بشری، معتقدند که پیدایش مالکیت خصوصی در جوامع، سبب اسارت زنان شده است و تا زمانی که نظام بورژوازی وجود دارد، این اسارت وجود خواهد داشت. با توجه به تقسیم جامعه به دو عرصه‌ی عمومی (بازار) و خصوصی (خانواده) توسط نظام سرمایه‌داری، اولین شرط رهایی زنان خانه‌دار از بند اسارت مردان، بازگشت آنان به فعالیت‌های عمومی است. نوامارکسیست‌های مکتب فرانکفورت تا حدود زیادی از نظریات فمینیست‌های مارکسیست عدول نموده‌اند. آنان معتقدند که در چارچوب نهاد خانواده، به دلیل روابط عاطفی و شخصی و اعتماد بین افراد خانواده، از خودبیگانگی تا حدودی کاهش می‌یابد (قهرمانی، 1376: ص 92).

1 - social feminism

2 - Marxism feminism

5-2) فمینیسم پست‌مدرن

«فمینیسم پست‌مدرن» واژه‌ای است که از دو کلمه فمینیسم و پست‌مدرنیسم تشکیل می‌شود و تداعی کننده مجموعه‌ای از مفاهیم و طرز تلقی‌هایی است که پیرامون زنان و مسایل زنانه وجود دارد که این مفاهیم بعضاً متضاد و متعارض نیز می‌باشند. فمینیسم پست‌مدرن بیشتر واژه‌ای جدید به نظر می‌رسد و مسایل متأخر مربوط به زنان را دربرمی‌گیرد.

تحت تأثیر آموزه‌های پست‌مدرنی، گروهی که بعد از دهه هفتاد به عرصه‌ی فمینیسم وارد شدند، خود را فمینیست پست‌مدرن نامیدند. آن‌ها با تأکید بر اصل تفاوت انسان‌ها، معتقدند که باورهای جهان‌شمول و فرانسایی یا «حکایت‌های برتر»^۱، نه تنها غیر قابل قبول و دسترس هستند، بلکه خود بنیانگذار ستم‌های جدید علیه زنان خواهند بود. به نظر این گروه، نه نفس ازدواج و نقش مادری، بلکه دسته‌ای از روابط تحمیل شده بر زنان، موجب بردگی آن‌ها شده است. علت زیر سلطه رفتن زنان، وجود رفتارهایی است که از بدو تولد میان دختر و پسر، تفاوت و تفارق ایجاد می‌کند. آنان نظریه «مردان و زنان با تعاریف جدید» را پیشنهاد می‌کنند و به تشابه حقوق زن و مرد در خانواده و محیط اجتماعی اعتقاد دارند. پست‌مدرن‌های فمینیست به اثرات گفتمان‌های متعدد، چارچوب‌های تئوریک، داستان‌ها و روایت‌هایی که در مقام تعریف از جنسیت^۲ گفته یا استفاده می‌شود، اشاره می‌کنند و معتقدند که این داستان‌ها و حکایات، در تعیین هویت و تعریف جنسیت نقش دارند؛ چنان‌که حتی تعریف هویت جنسی نیز تابعی از روابط قدرت اجتماعی - سیاسی است (Jones, 1996: p.92).

در هر حال، با وجود اختلافات فراوانی که در دیدگاه‌ها، رویکردها و گرایشات فمینیستی وجود دارد، می‌توان به وجه مشترک تمامی آن‌ها اشاره کرد؛ چنان‌که آنان یافته‌های بشری را منبع و معیار تشریح و قانونگذاری می‌دانند و همگی فرزندان شایسته نهضت رنسانس و تفکرات اومانیستی‌اند و خانواده هسته‌ای را که بر سرپرستی مرد استوار است، آماج حملات و انتقادهای خود قرار می‌دهند و خواهان رفع تمامی

1 - meta-narratives

2 - sexuality

تمایزات جنسی در قوانین، آموزش و فرصت‌ها، امکانات اجتماعی و ... هستند. در این میان مقوله فمینیسم پست‌مدرن و نحوه‌ی تعامل پست‌مدرنیسم و فمینیسم از جمله مباحثی هستند که در این نوشتار به آن‌ها پرداخته می‌شود.

3) آموزه‌های فمینیسم پست‌مدرن

3-1) تردید در روایت‌های کلان

پست‌مدرنیسم با تردید در روایت‌های مهم و کلان هم‌چون خرد، حقیقت، زیبایی، هنر و علم بر این باور است که متافیزیک غربی و رشد تکنولوژیک از جمله عواملی هستند که باید در تحلیل مسایل و مقولات اساسی حیات بشری از جمله «هویت زن»،^۱ به عنوان عوامل تأثیرگذار، مورد توجه قرار گیرند. البته موقعیت تاریخی پست‌مدرنیسم پیچیده است؛ چنان‌که عصر مدرن و پست‌مدرن به دلیل عدم تطابق زمانی فیمابین، به گونه‌ی خاصی به هم مربوط می‌شوند. پست‌مدرن ریشه در عصر مدرن دارد؛ اما در مواردی نیز با هم تعارض و اختلاف دارند؛ از جمله می‌توان به تعارض و گسیختگی در حیات بشری و غلبه‌ی طبقاتی از مردم بر طبقات دیگر و بحران‌های هویتی اشاره کرد. پست‌مدرنیسم به طور اساسی، مفاهیمی چون منشأ، ماهیت^۲ و سرشت را زیر سؤال می‌برد و در نتیجه، زمینه را برای ورودی جدید به مبحث فمینیسم فراهم می‌کند. به تعبیر «هالبرستام»^۳، جسم طبیعی دیگر امروز معنی ندارد و نابود شده است و پیکره یا جسم مصنوعی (تکنولوژیک) جایگزین آن شده است (ibid: p.120). بر این اساس، فمینیست‌های پست‌مدرن با تأکید بر مصنوعی بودن بدن، جنس، نژاد و توانایی جنسیتی زنان، چالش‌های جدیدی را در این عرصه پدید آورده‌اند. با ارایه تعبیر تکنولوژیک و مصنوعی از جنسیت، نژاد، بدن و ... در واقع امکان نفی خاستگاه و منشأ مسلم و متعالی آدمی و سرشت او فراهم می‌آید. پست‌مدرن‌ها با دامن زدن به این نحوه نگاه به آدمی، پیامدهای فراوانی را برای خط فکری فمینیستی یا

1 - women identity

2 - essence

3 - Halberstam

گفتمان فمینیستی فراهم کرده‌اند که برآیند این گفتمان و خط فکری، نقد خصایصی از ماهیت زنان است که در دوره مدرن رواج داشت؛ خصایصی چون زنان نخبه، غربی، سفید، طبقه متوسط به بالا، ناهم‌جنس و... (Nicholson, 2000: p.101). بنابراین، با این سخن که نمی‌توان زن را با ماهیت مشخص (مدرنی) تعریف نمود، اساس فمینیسم پست‌مدرن شکل گرفت.

2-3) ساختارشکنی

ساختارشکنی یا ساختارزدایی یکی از خصایص اندیشه پست‌مدرن است که به نفی هرگونه ساختار نظام‌مند و منطقی حاکم بر امور و نفی گفتمان و تصورات مفروض پیشین می‌اندیشد. «فلکس»¹ بر این باور است که گفتمان‌های پست‌مدرن از آن جهت «ساختارشکن»² هستند که ایجاد شک می‌کنند و ما را از عقاید قبلی مربوط به حقیقت، دانش، قدرت، خود³ و زبان دور می‌سازند. فمینیسم پست‌مدرن نیز با الهام از پست‌مدرنیسم، به نقد گفتمان‌های غالب و برتر در مورد هویت زنان می‌پردازد؛ گفتمان‌هایی که اغلب آلوده به اندیشه‌های مدرنی هستند. این گفتمان‌ها تنها با الهام از آموزه‌های پست‌مدرنی قابل نقد و ساختارشکنی‌اند (Flax, 2000: p.41).

3-3) توجه به تفاوت‌های بین زنان

با ایجاد فضای پست‌مدرنی و بروز حرکت‌های فمینیستی- پست‌مدرنیستی، زنان از همه طبقات، رنگ‌ها، نژادها و قومیت‌ها توانستند حرکت‌های اعتراضی خود را شروع نمایند. آن‌ها هم‌چنین نگرستن به زنان را از منظر جنس نابرابر، طبقه‌ای دیگر، غربی بودن یا نبودن و هم‌چنین سفید بودن یا نبودن را مورد نقد قرار دادند. قابل توجه است که فمینیسم پست‌مدرن در این ویژگی مورد نقد فمینیست‌های رادیکال قرار گرفته است؛ البته هدف آن‌ها نقد خود پست‌مدرنیسم یا فمینیسم پست‌مدرن نبوده است؛ بلکه تأکید بر این نکته بوده است که فمینیسم پست‌مدرن نمی‌تواند انتقادی‌تر از آن چیزی

1 - Flax

2 - deconstructive

3 - self

باشد که ما انتظار آن را داریم؛ به نحوی که بتواند تفاوت‌ها و گوناگونی‌های فرهنگی واقعی بین زنان را نیز مورد توجه قرار دهد و به طور کامل به نقد بنیادگرایی مدرنیستی اقدام نماید (ibid: p.22).

به هر صورت، امروزه نظریه‌هایی مورد نیاز است که بتواند تفاوت‌های بین زنان را در دوره‌های تاریخی و طی فرهنگ‌های مختلف مورد توجه قرار دهد. به همین دلیل بسیاری از فمینیست‌ها، تئوری پست‌مدرنی پیرامون زنان را برای تحکیم و تقویت مطالعات مربوط به واقعیات مذکور بسیار مناسب می‌دانند؛ البته دلیل توجه به پست‌مدرنیسم را باید در این نکته جویا شد که دیدگاه پست‌مدرنیسم درباره زنان، با تلقی بسیاری از دیگر جریان‌های فمینیستی تفاوت اساسی دارد؛ چنان‌که فمینیست اومانیست با تأکید بر خود بنیادی و ذاتی دانستن خصایص و ماهیت آدمی، به ثبات و تغییرناپذیری این خصایص تأکید می‌ورزد (Nicholson, 2000: p.90)؛ در حالی‌که فمینیست پست‌مدرن هم با این نظریه و هم با «بنیادگرایی زیستی»^۱ که در بعضی از تئوری‌های فمینیستی وجود دارد، مخالف است (Weedon, 1989: p.32).

4-3) تقویت گفتمان

پذیرش انگاره‌های پست‌مدرن توسط فمینیست‌ها از جهتی به منظور تقویت گفتمانی^۲ است که طی آن بسیاری از حقایق مربوط به زنان و جنسیت تبیین و روشن می‌شود. به گمان پست‌مدرن‌ها، حقایق اعم از حقایق معرفتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و از جمله هویتی و جنسیتی، نه اموری بدیهی و مسلم^۳، بلکه اموری ساختنی^۴ هستند که تنها به واسطه‌ی گفتمان امکان ساختن آن‌ها پدید می‌آید؛ به همین دلیل توقعی که از فمینیسم پست‌مدرن وجود دارد، این است که این روند بتواند نگرش تطبیقی- تاریخی را به جای نگرش‌های کل‌گرایانه^۵ و تغییرات در قوانین را به جای

1 - biological essentialism

2 - discourse

3 - given

4 - made

5 - totalitarianism

قوانین عام و پوشش‌دهنده قرار دهد و همچنین تصورات متکثر و غیر واحد از هویت زنان را جایگزین تصورات واحدی نماید که به طور کلی درباره هویت جنسی زنانه وجود دارد. «ویدون»^۱ بر این باور است که تأکید بر گفتمان، زمینه ظهور جریان «پسا ساختارگرایی»^۲ را در عرصه‌ی آموزه‌های پست‌مدرنی فراهم ساخت. این رویکرد نوین به جهت تأکید بر گفتمانی بودن اموری از جمله هویت جنسی، مورد توجه فمینیست‌های پست‌مدرن قرار گرفت. تحلیل گفتمانی روشی است که تضاد بین گفتمان‌های مختلف را روشن می‌کند و بین آن‌ها رقابت جدی پدید می‌آورد (ibid: p.23).

بین فمینیسم و پسا ساختارگرایی در این زمینه اشتراکاتی وجود دارد؛ از آن جهت که هر دو به مطالعه تاریخی و اجتماعی مقولات تأکید می‌ورزند؛ از ساختارهای منطقی و مسلم حاکم بر جامعه گریز دارند و سعی دارند از نظم تحمیلی و اندیشه‌هایی که به لحاظ تاریخی حاکم شده‌اند، عبور کنند. راه اساسی این عبور، همان چیزی است که پست‌مدرن‌ها از آن به گفتمان یاد می‌کنند (ibid: p.30). به نظر «فراسر»^۳، تئوری گفتمان در فهم و درک واقعی‌تر دست‌کم چهار چیز به ما کمک می‌کند:

1- دریافت نحوه‌ی شکل‌گیری هویت‌های اجتماعی مردم، رشد و تغییر دوباره‌ی آن‌ها.

2- فهم نحوه‌ی شکل‌گیری گروه‌های اجتماعی تحت شرایط نابرابر با وجود اشتراکات و سپس تغییر آن‌ها.

3- شناسایی روند هژمونی فرهنگی گروه‌های مسلط در جامعه و فهم نحوه‌ی پدید آمدن سلطه فرهنگی رقابت و نحوه‌ی فرهنگ‌ها و چگونگی تغییر وضعیت آن‌ها.

4- آرایه‌ی تصویری روشن از تغییرات اجتماعی آینده و عملکرد سیاسی گروه‌های اجتماعی که در سایه‌ی این تصور روشن، مواجهه منطقی‌تری برای انسان پدید می‌آید (Irigaray, 2000: p.178).

البته برخی نیز با مرزگذاری بین پست‌مدرنیسم و پسا ساختارگرایی سعی دارند فمینیسم متأثر از پسا ساختارگرایی را مورد پرسش قرار دهند و تلاش می‌کنند تا به

1 - Weedon

2 - post structuralism

3 - Fraser

گونه‌ای فمینیسم را در مقابل پست‌مدرنیسم قرار دهند؛ با این نقد که اگر همه آموزه‌های پست‌مدرنی در فمینیسم ساری و جاری شوند، در آن صورت فمینیسم نخواهد توانست به طور واقعی همه مسایل مربوط به زنان را بررسی کند.

4) تعامل فمینیسم و پست‌مدرنیسم

1-4) تأثیر پست‌مدرنیسم بر فمینیسم

فراسر در ارتباط با مسایل پست‌مدرنیسم و فمینیسم بر این باور است که فمینیست‌ها نیز شبیه پست‌مدرنیست‌ها، باید به بسط و گسترش پارادایم‌های جدیدی درباره نقادی اجتماعی اقدام کنند؛ پارادایمی که در فلسفه‌های کلاسیک و سنتی وجود ندارد. آن‌ها باید «معرفت‌شناسی بنیادگرایی»^۱ مدرن و نظریه‌های سیاسی و اخلاقی مدرن را مورد نقد قرار دهند. از این طریق، فمینیست‌های پست‌مدرن می‌توانند سوگیری‌ها و گرایش‌های غلطی را که به طور تاریخی و جهانی در قضاوت‌ها و داوری‌های پیشینیان درباره زنان وجود داشته است، نمایان سازند و از این طریق در واقع به جهت‌گیری فلسفی غالب در عصر مدرن که همه چیز را در عینیت^۲ جستجو می‌نمود، تردید می‌کنند که این تردید می‌تواند سرآغاز ورود به جنبش‌های اصیل فمینیستی پست‌مدرن باشد (ibid: p.90).

«کورت»^۳ نیز بر این باور است که فمینیسم بسیار از پست‌مدرنیسم تأثیر پذیرفته و به نحوی مدیون آن نیز هست؛ به عنوان مثال پست‌مدرنیست‌ها با تأکید بر ساختارزدایی^۴ و فراهم کردن شرایطی مطلوب برای زدودن هر گونه ساختار مفروض و منطقی، زمینه مناسبی را برای ایده‌های فمینیستی از جمله نفی تقسیم‌بندی‌های ساختارمند و سنتی بین مرد و زن، سیاه و سفید، طبقه متوسط و بالا و... فراهم نموده‌اند (Gergen, 1990: p.109).

1 - fundamental epistemology

2 - objectivity

3 - Curt

4 - deconstruction

در ساختارزدایی پست‌مدرنیستی دو سؤال اساسی مطرح است که به نحوی به فمینیسم مربوط می‌شود؛ یکی این‌که منافع حاصل از تخریب و ساختارزدایی کلماتی چون زن چه چیزهایی هستند؟ و دوم این‌که علایق چه کسانی در تئوری پست‌مدرنیستی تأمین می‌شود؟

به زعم «شوآرتز»^۱، اگر چه پست‌مدرنیست‌ها ممکن است عملاً تئوری‌های خود را به نحوی توسعه بخشند که مورد توجه غیرفمینیست‌ها قرار گیرد، اما این تئوری‌ها بیشتر علایق فمینیست‌ها را توسعه می‌بخشد؛ چرا که فمینیست‌ها هویت را مرکز ثقل نظریه خود قرار می‌دهند و به آن عینیت نمی‌بخشند و نمی‌خواهند با این عینیت‌ها تمایز زن و مرد را روشن کنند. ساختارزدایی پست‌مدرنیستی از طبقه‌بندی‌هایی که فمینیست‌ها آن‌ها را اساس تئوری‌پردازی و تدوین اهداف خود قرار می‌دهند، فضایی را ایجاد می‌کند که فمینیست‌ها به واسطه آن می‌توانند با دیگر طبقه‌بندی‌ها و تئوری‌های مربوط به هویت آشنایی پیدا کنند؛ به نحوی که فمینیسم به جای وابستگی به طبقه‌بندی خاص هویتی، به شبکه‌هایی از هویت‌ها متصل می‌شود؛ چرا که به زعم پست‌مدرنیست‌ها، آن‌چه مهم است، مسأله هوشیاری یا آگاهی^۲ هویتی است، نه هویت‌های ثابت شده^۳. هویت چیزی نیست که یک بار به دست بیاید و برای همیشه بماند؛ بلکه مسایل هویتی با تغییرات مستمر پیرامونی و تاریخی، دایم در حال تبدیل و تکوین هستند (Alcoff, 1995: p.440).

پست‌مدرنیسم با طرح سؤالاتی در زمینه جنس و هویت، در واقع چشم‌اندازهای جدیدی را پیش روی فمینیسم گشوده است که عمده روندهای فمینیستی را تحت تأثیر خود قرار داده است؛ چنان‌که «باتلر»^۴ با مطرح کردن بحث جنسیت^۵ و جنس^۶ به طرح این سؤال اساسی پست‌مدرنی می‌پردازد که آیا مؤنث^۷ بودن، در بردارنده‌ی یک

-
- 1 - Schwarts
 - 2 - consciousness
 - 3 -fixed
 - 4 - Butler
 - 5 - sex
 - 6 - gender
 - 7 - female

«واقعیت طبیعی»^۱ است یا تحت تأثیر عملکرد فرهنگی یا کارکرد فرهنگی^۲ قرار می‌گیرد یا این‌که اساساً واقعیت طبیعی است و نه کارکرد فرهنگی؛ بلکه یک واقعیت نهادینه و طبیعی شده‌ای (جزء طبیعت فرد درآمده) است که خود تحت تأثیر گفتمانی است که این گفتمان خود به تعریف طبقه‌بندی‌های جنسیتی پرداخته است. در نظر باتلر، از آن جهت که جدایی قایل شدن بین زن و مرد امری مردود است، بنابراین می‌توان پذیرفت که جنسیت و جنس می‌توانند به نحو فرهنگی مورد توجه قرار گیرند و علاوه بر این امیدوار بود که بحث مؤنث و مذکر بودن را بتوان خارج از تقسیم‌بندی‌ها و طبقه‌بندی‌های سنتی مدرنیستی مورد بررسی بهتر قرار داد (Butler, 1998: p.82).

«فوکو»^۳، به عقیده باتلر، پا را فراتر از مقوله فرهنگی دانستن جنسیت و جنس می‌گذارد و می‌گوید: نیازها، تمایلات، جهت‌گیری‌های شخصی و تجربیات ما درباره عشق، ترس و ... همگی تحت تأثیر روابط قدرت شکل می‌گیرند. چنان‌که شکل‌گیری خود، هویت^۴ و تلاش برای تجزیه و تحلیل و کنترل خود، در مسیری قرار ندارند که منجر به آزادسازی و آزادی^۵ فرد شوند؛ بلکه بیشتر خصایص و برآیندی از اشکال مختلف قواعد اجتماعی‌اند که وی آن را انضباط^۶ می‌نامد. درحالی‌که این گفتمان‌های ما هستند که تمایلات، علایق، جهت‌گیری‌ها، عشق و توانمندی‌های ما را باید بسازند (cf. Foucault, 1993: p.12).

پست‌مدرنیست‌ها سعی می‌کنند فمینیسم یا حرکت‌های فمینیستی را به سمتی سوق دهند که به جای تأکید محض بر مسأله برابری جنسی یا توزیع عادلانه شأن و منزلت زنان و مردان و برخورد با تبعیض‌های موجود بین زن و مرد، به جنبه‌های اجتماعی مسایل زنان و مردان (مقوله جنسیت و هویت جنسی) توجه بیشتری صورت گیرد؛ چرا که در میان فمینیست‌هایی که به برابری جنسیتی تأکید دارند، دو گرایش عمده وجود

-
- 1 - natural fact
 - 2 - cultural performance
 - 3 - Foucault
 - 4 - identity
 - 5 - liberation
 - 6 - discipline

دارد که هر کدام از آن‌ها به نحوی به مقوله برابری جنسیتی تأکید خاص دارند. یکی از این جریان‌های فمینیستی، فمینیسم لیبرال است و دیگری فمینیسم رادیکال. فمینیست‌های رادیکال بر این باورند که زنان باید در قدرت مطلق (قدرت نابرابر و برتر نسبت به مردان) قرار گیرند و فمینیست‌های لیبرال نیز معتقدند که دولت باید برابری جنسیتی بین مردان و زنان را تضمین نماید؛ اما پست‌مدرنیست‌ها و به تبع آن فمینیست‌های پست‌مدرن بر این عقیده‌اند که جامعه‌ی امروز، تعریف جنس را تغییر داده است؛ چرا که به زعم آنان مسیری را که یک کلمه یا لغت طی می‌کند تا مورد استفاده و استعمال افراد آن جامعه قرار گیرد، مسیری است که طی آن، معنای آن لغت یا کلمه عوض می‌شود؛ به نحوی که دیگر آن لغت یا کلمه معنی واقعی خود را ممکن است دارا نباشد. به عبارت دیگر، یک متن یا یک کلمه دیگر همیشه معنی واقعی خود را به همراه ندارد. چنان‌که تعریفی که جامعه‌ی امروز از جنس و جنسیت ارائه می‌کند، تنها بخشی یا قسمتی از معنی واقعی آن را لحاظ می‌کند. کلماتی چون پرورش دادن^۱ و مراقبت کردن^۲ متأسفانه به نحوی معنی و تفسیر می‌شوند که تنها نیمی از جمعیت جهان (یعنی زنان) را دربرمی‌گیرند؛ در حالی که این کلمات ذاتاً چنین معنایی را ندارند؛ معنایی که در انحصار جنس خاص (مرد یا زن) باشد؛ بلکه این واژگان به نحوی هستند که سوگیری جنسیتی از آن‌ها استنباط نمی‌شود؛ چنان‌که معنی واقعی کلمه‌ای هم‌چون جنس را می‌توان به نحوی ارائه کرد که هم مرد و هم زن را شامل شود؛ به این معنی که گفته شود، مردان دارای ارگان و اندام جنسی خاص خود و زنان نیز دارای اندام جنسی خاص خود و متفاوت از مردان هستند. با این وصف از لغت جنس، دیگر هیچ معنایی دال بر وجود جهت‌گیری معنایی و دلالتی خاص برای مرد یا زن به واسطه کلمه فوق، وجود نخواهد داشت و نمی‌توان این کلمه یا کلمات نظیر آن را به نحوی معنا کرد یا به‌کار برد که وظایف خاصی را برای زنان یا مردان استنباط نمود (ibid).

در هر صورت، فمینیسم تحت تأثیر پست‌مدرنیسم، نباید فقط به مسأله برابری جنسیتی توجه کند؛ بلکه باید به تصویر بزرگتر از این مسأله بپردازد. این تصویر بزرگ

1 - nurturing

2 - caring

نیز، همان «هماهنگی اجتماعی»^۱ است که باید منطبق با آن به تبیین و تعریف مقولات مختلف از جمله هویت، جنسیت و... پرداخت؛ چرا که هماهنگی اجتماعی، هیچ‌کس را محدود نمی‌کند؛ بلکه همه چیز و همه کس را شامل می‌شود. هماهنگی اجتماعی به این معنی است که همه زنان، نژادها و جنسیت‌ها، حق برابری دارند؛ همان حقی را که مردان سفیدپوست دارند. با تحقق هماهنگی اجتماعی، جنسیت‌ها حقوق یکسانی را به دست خواهند آورد. از منظر پست‌مدرنیست‌ها، فمینیست‌های غیر پست‌مدرن، از آن رو که خود را پیشاپیش درگیر مقوله‌ای به نام درست^۲ و نادرست^۳ یا حق و باطل کرده‌اند، دیگر قادر به دیدن «تصویر بزرگ‌تر»^۴ که همان هماهنگی اجتماعی است، نیستند. این خود دلیل این حقیقت است که چرا فمینیست‌ها نه به درستی از گذشته خود فهم واقعی دارند و نه می‌توانند درک درستی از آینده داشته باشند (Hall, 2005: p.14).

حال مسأله این است که چگونه می‌توان فمینیست‌ها را به این سمت هدایت کرد که به تصویر بزرگ‌تر (هماهنگی اجتماعی) توجه نمایند. به زعم «هال»^۵، با تأکید بر سه نکته، می‌توان این امر را محقق کرد:

اول این‌که اجتماع^۶ را به عنوان یک کل فرض کرد که دستیابی به هماهنگی اجتماعی (دستیابی به کل) تنها منوط به با هم بودن افراد جامعه باشد.

دوم این‌که جنس را امری محدود به صفات و خصایص خاص ندانست و به جای پرداختن به مقوله «برابری جنسیتی»^۷، به «حقوق برابر»^۸ بین جنس‌ها توجه نمود. چرا که برابری جنسیتی امری غیر قابل بحث و مفروض است و بیشتر باید به تضمین حقوق برابر توجه کرد. برابری جنسیتی (برابری و هم‌ترازی جنس زن و مرد) امری مسلم

-
- 1 - social harmony
 - 2 - right
 - 3 - wrong
 - 4 - bigger picture
 - 5 - Hall
 - 6 - society
 - 7 - gender equality
 - 8 - equal rights

است؛ ولی حقوق برابر برای دو جنس مرد و زن امری «به دست آوردنی»^۱ است که تنها با هماهنگی اجتماعی می‌توان به آن دست یافت.

سوم این‌که باید از «ذهن گشوده»^۲ برخوردار بود. وقتی هماهنگی اجتماعی یا اجتماع هماهنگ یک تصویر بزرگ‌تر باشد، نمی‌توان فقط یک بخش از این تصویر یا قطعات^۳ را مورد توجه قرار داد و آن‌ها را کنار هم گذاشت؛ مگر این‌که به تصویر کل یا کل تصویر توجه نمود (ibid: p.20).

2-4) تأثیر فمینیسم بر پست مدرنیسم

به زعم بسیاری از اندیشمندان، فمینیسم قادر است پست‌مدرنیسم را از بعضی گرایش‌های پوچ‌انگارانه و انحرافی دور نگاهدارد. چنان‌که درک قدرت جریان تبعیض جنسی و تبعیض نژادی یا نژادپرستی نیازمند ترسیم دقیق تبارشناسی^۴ این جریانات است و برای انجام یک تحلیل تبارشناسانه دقیق و ارایه تحلیل‌هایی بر پایه مسایل تاریخی، آن هم به شیوه انتقادی، نیاز به برخی از اشکال «روایت‌های کلان»^۵ احساس می‌شود؛ همان چیزی که پست‌مدرنیست‌ها آن را نفی می‌کنند. این تبارشناسی حتی به مقوله هویت جنسی که در فمینیسم نیز اهمیت ویژه‌ای دارد، مرتبط می‌شود. چنان‌که «لیوتار»^۶ با تمییز بین «روایت‌های بزرگ»^۷ و «روایت‌های زمینه‌ای کوچک یا خرد»^۸، بر این باور است که ریشه هر نوع استعمار و استثمار، سرمایه‌سالاری است و ذهنیت سلطه را به خصوص ذهنیت مردسالارانه را باید در همین روایت‌های کلان جستجو نمود^۹ (Lyotard, 1989: p.65).

1 - obtained

2 - open-minded

3 - puzzle

4 - genealogic

5 - metanarratives

6 - Lyotard

7 -big narratives

8 - contextual small narratives

^۹ - مقصود لیوتار از روایت‌های بزرگ، آن دسته از تصورات، اندیشه‌ها، مفروضات و گفتمان‌هایی است که در موضعی فراتر و بهتر قرار می‌گیرند و نقش هدایت‌گری و سلطه‌آمیز را ایفا می‌کنند؛ به نحوی که همه دیگر سخنان

در همین ارتباط کسانی پیدا می‌شوند که نسبت اصیل بین پست‌مدرنیسم و فمینیسم را مورد تردید قرار می‌دهند؛ چرا که به زعم این گروه، پست‌مدرنیسم بر نفی فراروایت‌ها استوار است؛ در حالی که فمینیسم در بعضی از سطوح و رویکردهای خود، بر فراروایت مدرنیستی استوار است؛ به همین دلیل، نمی‌توان از فمینیسم پست‌مدرن سخن راند.

با نگاهی دوباره به آرای فلکس روشن می‌شود که بین نظریه‌های فمینیستی و فلسفه پست‌مدرنی قرابت‌ها و تقارن‌هایی وجود دارد که توجه به آن‌ها لازم است. چنان‌که وی می‌گوید: نظریه فمینیستی به مانند نوعی از فلسفه‌ی پست‌مدرن، با طرز تفکرهای دیگری از این نوع، در انکار یقین به بنیادها و روش‌های مطلوب برای تبیین، تفسیر و تأویل تجربه‌های انسانی سهیم است. فمینیست‌های معاصر در بیان پرسش‌های مهم «فرانزیه‌ای»^۱، در مورد ماهیت و جایگاه ممکن خود نظریه‌پردازی، به دیگر فیلسوفان پست‌مدرن ملحق می‌شوند. هیچ اجماع و اتفاق نظری درباره قواعد طبقه‌بندی و ارزیابی اعتبار وجود ندارد (Flax, 1989: p.39). به نظر فلکس، به جای تلاش برای یافتن یک علم جانشین برای فمینیسم، باید این قرابت بین فمینیسم و پست‌مدرنیسم را تقویت کرد؛ چرا که با وجود جذابیت‌هایی که در علم مدرن و روشنگرانه وجود دارد، نظریه فمینیستی به درستی و بهتر از هر چیز دیگری می‌تواند با پست‌مدرنیسم پیوند بخورد. به نظر بسیاری دیگر از محققان، فمینیسم از آن جهت با پست‌مدرنیسم قرابت بهتری می‌یابد که پست‌مدرنیسم می‌تواند به بسیاری از پرسش‌های فمینیستی جواب دهد و تنها در قالب رویکرد پست‌مدرنی به فمینیسم است که می‌توان به آن سؤالات پاسخ داد. چنان‌که «هاردینگ»^۲ به نقل از فلکس می‌گوید: «وظیفه‌ی شناخت‌شناسی فمینیستی»^۳ این است که معلوم کند چگونه پدرسالاری^۴ در درک ما از دانش و در

از جمله‌ی این روایت‌های بزرگ محسوب می‌شوند. در مقابل روایت‌های بزرگ، روایت‌های زمینه‌ای کوچک و خرد نیز وجود دارند که نقش کلی و سلطه‌گرانه را دارا نیستند؛ بلکه تحت تأثیر مقتضیات و شرایط موجود که به طور عمده متحول و متغیر نیز هستند، شکل می‌گیرند. این نوع روایت‌ها تا حدودی مورد تأیید لیوتار می‌باشند.

1 - meta-theoric

2 - Harding

3 - feminist epistemology

4 - paternalism

ساختار عینی دانش، نفوذ کرده است. به طوری که بدون آگاهی مناسب از جهان اطراف و تاریخ، نمی‌توان کردار اجتماعی مناسبتری را ایجاد نمود. بنابراین، شناخت‌شناسی فمینیستی هم از جهتی، یک نظریه فمینیستی است و هم از جهتی ایجاد نظریه‌ای بنیادین در ارتباط با طبیعت آدمی است» (Harding, 1980: p.70). فمینیسم با طرح این سؤال اساسی که چه اشکالی از روابط اجتماعی، روابط طبیعی و جنسی وجود دارند و مبنای این روابط چه چیزهایی هستند و این‌که آیا این روابط امری تعریف شده‌اند یا امری قراردادی و ساخته شده، در واقع به دنبال وارد کردن پست‌مدرنیسم به عرصه‌ی پاسخ‌گویی است.

5) فمینیسم پست‌مدرن و ناتوانی در تبیین هویت زنانه

فمینیسم پست‌مدرن در جهات مختلف مورد نقد واقع شده است؛ از جمله این‌که فمینیسم را نباید صرفاً در اومانیسم هضم و جذب نمود؛ در حالی‌که فمینیسم پست‌مدرن در اومانیسم مطلق، جذب و هضم شده است. دوم این‌که بر خلاف ایده فمینیست‌های پست‌مدرن، زنان نمی‌خواهند هم‌چون مردان باشند؛ بلکه آن‌ها بیشتر می‌خواهند هم‌چون مردان آزاد باشند تا خودشان را جدای از مردان بسازند؛ نه در تقابل با مردان. سوم این‌که اساساً برای زنان می‌بایست جوهری و ماهیتی در نظر گرفت؛ در حالی که در پست‌مدرنیسم و فمینیسم پست‌مدرن از چنین جوهر و ماهیتی خبری نیست (Flax, 2000: p.465).

عمده جریان‌های فمینیستی از جمله فمینیسم رادیکال و فمینیسم لیبرال، با صراحت تکنولوژی مدرن را ابزاری برای سرکوب زنان دانستند و آن را نقد کردند. هم‌چنین منتقدین فمینیسم پست‌مدرن بر این باورند که پست‌مدرنیسم و فمینیست‌های پست‌مدرن، تاریخ را پاک می‌کنند و شرایط و واقعیات مهم مادی و تکنولوژیک جوامع معاصر را نادیده می‌گیرند؛ به همین دلیل بسیاری حتی نسبت به سودمند بودن آموزه‌های پست‌مدرنی تردید می‌کنند؛ چنان‌که در میان منتقدین پست‌مدرنیسم، حتی فمینیست‌هایی پیدا می‌شوند که وضعیت پست‌مدرنی را، امری بی‌ثبات و نامرتب و آشفته می‌دانند که خود موجبات آشفته‌گی دیگری را فراهم می‌کند. از این گروه می‌توان

به «فمینیست‌های انتقادی»^۱ اشاره نمود.^۲ آن‌ها پست‌مدرنیسم را گرگی در لباس گوسفند می‌دانند که با ظاهری آراسته و شعارهای زیبا، قصد دارد همان ستمی را که مدرنیسم به زنان روا داشته است، احیا کند. چرا که تفاوت چندانی بین انسان پست‌مدرن و انسان عقلانی (عقل‌محور) دوران مدرن وجود ندارد (Irigaray, 2000: p.83).

از این نظر، پست‌مدرنیسم نیز برای فمینیست‌ها یک وضعیت نهایی و مطلوب قلمداد نمی‌شود؛ چرا که به زعم «لاراین»^۳، پست‌مدرنیسم خود در معرض خطری اساسی‌تر قرار دارد و آن ایجاد رژیم‌های دیگری از حقیقت است؛ چنان‌که هنوز شیوه‌های تئوری‌پردازی نوین وجود دارند و در راه هستند و این بدعت در تئوری‌پردازی‌ها نیز نه قابل پیش‌بینی است و نه پایانی دارد (Harding, 1980: p.32). چه بسا تئوری‌های جدید که در راه هستند و به زودی می‌آیند، همان چیزی باشند که مدرنیسم مورد تأکید قرار می‌داد. بنابراین، این نکته دلالت بر برزخی بودن وضعیت مدرنیسم و پست‌مدرنیسم دارد که در این میان فمینیسم نیز از یک حالت متأثر خواهد شد.

1-5) مدرنیته پست مدرن

فمینیسم به یک معنای دیگر با وجود انکار ارزش‌هایی که مدرنیسم بر آن استوار است، از جمله ارزش‌های روشنگری، می‌تواند بخشی از مدرنیسم نیز محسوب شود؛ زیرا در مدرنیسم هنجارهای اجتماعی معین و هم‌چنین اصول اخلاقی عامی وجود دارد که می‌تواند مبنای تعاملات مورد نظر فمینیست‌ها محسوب شود؛ درحالی‌که این اصول اخلاقی و هنجارهای اجتماعی معین، از دیدگاه پست‌مدرنیسم مردود بوده‌اند. بنابراین، معلوم می‌شود که مسأله اساسی فمینیست‌ها این نیست که آن‌ها پست‌مدرنیستی باشند یا

1 -critical feminist

^۲ - فمینیسم انتقادی، از جمله گرایشاتی است که نه تنها به نقد مبانی مدرنیستی تحلیل وضعیت زنان می‌پردازد؛ بلکه ضمن بیان بعضی انتقادات به نظریه‌های پست‌مدرنی مربوط به مسایل زنان، مبنی بر این که پست‌مدرنیست‌ها نیز اندکی محافظه‌کارند، به بررسی تفاوت‌های موجود بین مردان و زنان و نیز تفاوت‌های بین زنان می‌پردازد.

3 - Larrain

مدرنیستی؛ بلکه مسأله این است که چگونه مدرنیسم یا پست‌مدرنیسم می‌تواند حلال و پاسخ‌گوی مسایل آنان باشد؛ چرا که فمینیست‌ها می‌خواهند از یک طرف برای زنان هویت و حضانتی را تعریف کنند (زنان را به نحوی تعریف کنند) و آن‌ها را موجوداتی واقعی، اصیل و دارای خصایص مشخص ترسیم نمایند و از طرفی نیز مایلند از تعاریف ثابت، قدیمی و مدرنیستی زنان (به طور کلی تعاریف مرزمحور) فرار کنند و این وضعیت موجب می‌شود آنان نه قاطعانه و در همه احوال فمینیست مدرنیست باشند و نه فمینیست پست‌مدرن.

«وایت»^۱ سعی می‌کند به جای تأکید انحصاری روی مدرنیسم یا پست‌مدرنیسم، به روش میانه‌ای متوسل شود که آن را «مدرنیته پست‌مدرن»^۲ می‌نامد. به نظر او رویکرد مدرنیته پست‌مدرن در صورتی که به افراط و تفریط آلوده نشود، می‌تواند به طور واقعی مسایل زنان را مورد بررسی قرار دهد؛ چرا که مدرنیسم محض و پست‌مدرنیسم محض هر کدام به تنهایی به جهت تعصب روی برخی اصول و مفاهیم و داشتن گرایش خاص به مقوله زنان، نمی‌توانند مسایل واقعی مربوط به هویت زن را بررسی کنند (Walkerdine, 1998: p.102).

وایت با طرح مدرنیته پست‌مدرن، به طرح تئوری عدالت در حوزه‌های سیاسی و اخلاقی پرداخت؛ به نحوی که هم به نظام اخلاقی هایدگر که به «مسئولیت در قبال دیگران»^۳ تأکید داشت، توجه نمود و هم به «اخلاق جمعی»^۴ و ارتباطی هابرماس پرداخت. با توجه به عناصر و مؤلفه‌های سخن هایدگر (نظریه پدیدارشناسی) و اصل اخلاق ارتباطی و جمعی هابرماس، وایت نتیجه می‌گیرد که یک فرد بدون در نظر گرفتن برخی از عناصر فراروایت، قادر به بحث پیرامون عدالت و اخلاق ارتباطی و کنش جمعی نیست. بر این اساس، هر جریان فمینیستی که بخواهد به طور واقعی به مسایل مربوط به زنان بپردازد، لاجرم می‌بایست به بعضی از روایت‌هایی توجه کند که فراتر از روایت‌های محض بشری هستند (خرده‌گفتمان‌های انسانی) و چه بسا این

1 - Stephen White

2 - post-modern modernity

3 - responsibility to otherness

4 - communicative ethics

«گفتمان‌های برتر یا متعالی»^۱ مورد تأیید پست‌مدرنیست‌ها یا فمینیست‌های پست‌مدرن نیز قرار نگیرد. توجه به گفتمان‌ها و روایت‌هایی که فراتر از افق گفتمان‌های فردی و کوچک هستند، خود بیان‌کننده هشدارهای اساسی برای فمینیست‌های پست‌مدرن است که هیچ‌گاه قاطعانه بر اصول پست‌مدرنی در تدوین نظریه‌های فمینیستی تکیه نکنند؛ چرا که پست‌مدرنیسم با وجود تأکید بر نکاتی چون نفی اقتدارگرایی انسانی، تأکید بر رویکردهای دیالکتیکی در مواجهه با امور، تأکید بر «تفسیر و معنا»^۲، تأکید بر فرهنگ به عنوان یک متن^۳، تأکید بر ساختارزدایی، رد «تئوری‌های بزرگ»^۴، نسبی‌گرایی^۵ و نفی فراروایت‌ها و فردگرایی (cf., Jameson, 2001: p.39)، در واقع نمی‌تواند بدون جانبداری و به طور همه‌جانبه به مسایل مربوط به زنان و هویت جنسیتی توجه کافی مبذول دارد.

2-5) پاسخ به ادعای ناتوانی فمینیسم پست‌مدرن

پست‌مدرن‌ها و به تبع آن فمینیست‌های پست‌مدرن در پاسخ به ادعای ناتوانی پست‌مدرنیسم در مواجهه واقعی و همه‌جانبه با مقوله هویت زن و پرداختن به مسایل مربوط به نابرابری‌ها و تبعیض‌های مربوط به زنان، با تأکید بر عنصر ساختارزدایی و نفی تفاوت سوژه^۶ و ابژه^۷ که نوعی تفکیک مدرنیستی تلقی می‌شده است، خواهان از بین بردن تفاوت‌های ساختگی و جعلی، غیر واقعی و تاریخی بین زن و مرد هستند.

1-2-5) ایریگاری

«ایریگاری»^۸ هم‌چون بسیاری از ساختارشکنان پست‌مدرن بر این باور است که در سنت تفکر فلسفی غرب از یک سو تفاوتی بین زن و مرد نیست و از سویی دیگر

1 - master discourses

2 - interpretation and meaning

3 - text

4 - grand theory

5 - relativism

6 - subject

7 - object

8 - Irigaray

تفاوت وجود دارد. از آن جهت تفاوت وجود ندارد که هرگاه از سوژه سخن گفته می‌شود، این سوژه امری خنثی است؛ در حالی که از نظر وی سوژه، به شدن مردانه است و از جهتی بین زن و مرد تفاوت وجود دارد؛ منتهی نه از جنس تفاوت بین سوژه و سوژه یا بین مرد و مرد؛ بلکه تفاوت بین سوژه و ابژه یا تفاوت بین مرد و غیر مرد. مرد و زن هم‌چنین نماد خرد¹ و نابخردی هستند. این طبقه‌بندی نمادین، هم‌چون دیگر نمادسازی‌ها، مورد توجه ایریگاری قرار گرفت و به طور کلی انتقاد وی به مارکسیسم نیز، از آن جهت است که معتقد است مارکسیسم با تأکید بر روابط اقتصادی، در واقع سلطه و چیرگی روابط نمادین را دچار ابهام می‌کند؛ چنان‌که این روابط چیرگی و سلطه حتی در روابط جنسی هم مشاهده می‌شود. به زعم ایریگاری، گفتمان زنانه هیچ‌گاه وجود نداشته است. حتی گفتمان فلسفی که در واقع گفتمان درباره گفتمان‌هاست و از این جهت دارای فضیلت نیز هست، از ابتدا و از زمان افلاطون به این طرف، امری مردانه بوده و زنان هیچ گفتمانی از خود نداشته و ندارند. بنابراین برای عبور از این وضعیت، باید به دنبال راه حل اساسی بود که آن ایجاد امکانی نو از جنس زبان است (Irigaray, 2000: p.8).

از نظر ایریگاری، زنان نیازمند زبان خاص خود هستند؛ همان‌طور که مردان زبان خاص خود را دارا هستند. چرا که هویت زنانه از آن جهت در یک جامعه مردسالار انکار می‌شود که زبان این جامعه مردمحور، زنان را حذف می‌کند. زنان برای بیان تجربه زنانه خود، نیازمند زبان خاص هستند؛ به نحوی که زن با هویتی که از طریق این زبان خاص به دست می‌آورد، خود به عنوان یک سوژه به حساب بیاید؛ آن هم متفاوت از سوژه مردانه؛ تا آن‌جا که نه تنها یک ابژه، بلکه سوژه‌ای نه حتی یکسان با مردان و در واقع سوژه‌ای کاملاً متفاوت به حساب آید (Whitford, 1991: p.42).

چنان‌که از نظرات ایریگاری برمی‌آید، وی نیز تحت تأثیر آموزه‌های پست‌مدرنی قرار دارد؛ چرا که پست‌مدرنیست‌ها نیز با نفی فراروایت‌ها و نفی پیش‌فرض‌های «معرفت‌شناختی نظام‌مند»²، چنان‌که مورد نظر لیوتار نیز بوده است و در واقع با نفی

1 - reason

2 - systematic epistemology

تقسیم‌بندی‌های کلاسیک و مدرن از مقولات مختلف از جمله زن و مرد، به فمینیست‌ها فرصت ابراز وجود داده‌اند. پست‌مدرن‌ها با نفی حقیقت‌های کلان که یکی از خصایص آن تعریف هر چیزی از جمله زن و مرد است، در واقع تعاریف تاریخی، عام و مطلق مقولات مختلف اجتماعی، فرهنگی و... را نفی کرده‌اند و این کمک بزرگی است که پست‌مدرنیسم به ظهور فمینیسم نموده است. به همین دلیل بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست، تحت تأثیر آموزه‌های پست‌مدرنیستی، به مقوله هویت زن و مرد می‌نگرند (Gorton, 2004: p.20).

2-2-5) ناتاشا والتر

«ناتاشا والتر»^۱ تحت تأثیر نگرش‌های پست‌مدرنی، در اثر خود به نام «فمینیست جدید»^۲ بر این باور است که بسیاری از زنان، وقتی خود را یک فمینیست می‌نامند، نسبت به زمانی که این برچسب را به خود نمی‌زنند، درک متفاوت‌تری از خود پیدا می‌کنند؛ چون احساس می‌کنند که این برچسب از آن‌ها یک انسان فعال می‌سازد. اعم از این که متصف به هر صفتی باشند؛ سوسیالیست، هم‌جنس‌باز یا کسی دیگر؛ درحالی که یک زن می‌تواند خود را یک فمینیست بداند، بدون این که احساس فوق (یک سوسیالیست یا ...) در وی پدید بیاید. به نظر وی، فمینیست بودن زنان به نحو ضروری به معنی قرار گرفتن آنان در دسته‌ها یا گروه‌های فمینیستی نیست؛ بلکه آنچه مهم است، دفاع از موقعیت یا هویت اساسی خود است. این همان چیزی است که پست‌مدرنیست‌ها به آن تأکید دارند؛ چون پست‌مدرنیست‌ها چندان به تقسیم‌بندی‌های فوق‌اعتنایی ندارند (Walters, 1996: p.22).

البته به اعتبار نگاهی که فمینیسم پست‌مدرن به مقوله‌ی هویت زن دارد، می‌توان مرزبندی‌هایی را بین این گرایش از فمینیسم و گرایش‌های دیگر فمینیستی به درستی نظاره‌گر بود. تا جایی که عده‌ای فمینیسم پست‌مدرن را نه یک حرکت در درون دایره فمینیسم، بلکه یک جریان فراتر از فمینیسم می‌دانند که قصد آن عبور از تمامی تقسیم‌بندی‌ها، اصول و مانیفست فمینیسم رایج و معقول است. این عده فمینیسم

1 - Walters

2 - new feminist

پست‌مدرن را بر این اساس، یک جریان «آن سوی فمینیسم»^۱ می‌دانند؛ چرا که جریانات فمینیستی اصیل سعی دارند خود را متمایز از دیگر جریانات غیرفمینیستی جلوه دهند؛ ولی فمینیسم پست‌مدرن، حتی این مرزبندی بین فمینیسم و غیرفمینیسم را به هم می‌زند. به همین دلیل، فمینیست‌ها به طور کلی در مواجهه با پست‌مدرنیسم محتاطانه عمل می‌کنند؛ چرا که پست‌مدرنیست‌ها از یک سو دیدگاه‌های روشنفکرانه پیشرفت «خطی»^۲ یا نظریه خطی بودن پیشرفت و توسعه که متعلق به عصر روشنفکری و مدرنیته است را بر نمی‌تابند و از سوی دیگر طبقه‌بندی‌های عام و رایج مرد و زن و تفاوت‌گذاری آن‌ها را قبول ندارند. همچنین پست‌مدرنیست‌ها نیز در روی‌آوری به مقوله‌ی فمینیسم محتاطانه عمل می‌کنند؛ به نحوی که از خطوط اصلی و قرمز اندیشه خود عدول نکنند؛ چرا که در میان فمینیست‌ها، گرایشاتی هم‌چون گرایش فمینیسم رادیکال وجود دارد که نه تنها تفاوت زن و مرد را قبول ندارد (که تا این‌جا با پست‌مدرنیسم نزدیک است) بلکه به برتری زن بر مرد و برتری شأن زن نسبت به مرد تأکید می‌ورزد تا جایی که ازدواج زن با مرد را به دلیل عدم لیاقت و برابری شأن مرد نسبت به زن بر نمی‌تابد که البته خود این جریان افراطی سرانجام زمینه‌های ظهور جریانات هم‌جنس‌گرا را در غرب فراهم ساخت (Carter, 1997: p.92).

6) تقابل فمینیسم و پست‌مدرنیسم

با عنایت به نکات مذکور، می‌توان نقاط تلاقی و تباین خاصی را بین پست‌مدرنیسم و فمینیسم پیدا کرد؛ چنان‌که بسیاری به انطباق فمینیسم با پست‌مدرنیسم معتقدند و بسیاری نیز به تعدیل پست‌مدرنیسم به نفع فمینیسم قایلند. صرف‌نظر از این‌که کدام یک باید با دیگری متناسب و منطبق شود، این حقیقت غیر قابل انکار است که در بعضی نقاط بین پست‌مدرنیسم و فمینیسم تباین و اختلافاتی وجود دارد که این اختلافات بنیادی و اساسی نیز هست.

1 - post feminism

2 - liner

«گرگن»^۱ معتقد است، در حالی که پست مدرنیسم سعی دارد با نفی فراروایت‌ها و هر گونه بنیاد، ما را به سمت خیر و سعادت رهنمون شود، فمینیست‌های سنتی ما را با دعوت به بنیادها و واقعیات زندگی (واقعیاتی که نقش بنیادها و مبانی را ایفا می‌کنند)، به سمت سعادت و خیر رهنمون می‌شوند. این تفاوت نشان می‌دهد که به هر حال پست مدرنیسم چندان نتوانسته است پیوند وثیقی با فمینیسم پیدا کند (Gergen, 1990: p.104).

«گیلیگان»^۲ نیز در حمایت از تفاوت و اختلاف بین پست مدرنیسم و فمینیسم می‌گوید که واقعیات پیچیده‌ای در اطراف ما وجود دارند که غیر قابل انکارند و همین واقعیات غیر قابل انکار نقش‌هایی را برای من و شما و همه دیگر آدم‌ها تعریف می‌کنند. این نقش همان چیزی است که پست مدرنیست‌ها آن را تحت عنوان مبانی و فراروایت انکار می‌کنند (Giligan, 1989: p.19).

هم‌چنین شوآرتز می‌گوید: مسأله‌ای که به نظر من بین فمینیسم و پست مدرنیسم وجود دارد، این است که چگونه می‌توان بین «فعالیت فمینیستی»^۳ و «ساختارزدایی پست مدرنیسم»^۴ پل ارتباطی برقرار کرد. فمینیست‌های فعال چه بخواهند و چه نخواهند، ابتدا به ساختار شکنی اصطلاحات و کلمات مرتبط با حوزه فعالیت خود می‌پردازند؛ از جمله اصطلاحاتی چون زنان^۵ و مظلومیت یا مظلوم واقع شدن^۶ که این خود دلالت بر تأثیر آموزه‌های پست مدرنی بر عملکرد فمینیست‌ها دارد؛ چرا که پست مدرنیسم در واقع با تئوری پردازی مربوط به مقوله هویت، جنسیت و نگاه ساختار شکنانه به اصطلاحات مورد نظر، به طور عملی زمینه رشد فمینیسم را فراهم می‌کند. منتهی تقابل احتمالی بین فمینیسم و پست مدرنیسم را می‌توان در این نقطه دانست که فمینیست‌ها (عمده گرایش‌های فمینیستی) اساس و بنیاد تئوری پردازی‌ها و فعالیت‌های خود را بر طبقه‌بندی‌های مفروض، سنتی و پذیرفته‌شده‌ای قرار می‌دهند که

1 - Gergen

2 - Giligan

3 - feminist activity

4 - postmodernism's deconstruction

5 - women

6 - oppression

پست‌مدرنیست‌ها به‌طور دقیق با آن بنیادها و اساس مفروض مخالفند و به ساختارزدایی آن می‌پردازند. به گمان پست‌مدرنیست‌ها اصطلاحاتی چون مظلوم^۱ و ظالم^۲، کلمات ساخته‌شده‌ای هستند که به جای آن‌که به آزادی زنان کمک کنند، آزادی آن‌ها را محدود سازند. گاهی خود متن موجب نابرابری‌هاست و باید ساختارزدایی یا حتی متن‌زدایی شود؛ تا جایی که اصطلاحات مورد نظر جریان مظلومیت و ظلم بر زنان را تشدید می‌کند. از منظر پست‌مدرنیست‌ها، فمینیست‌ها باید از متن و اصطلاحات فراتر روند تا جایی که به گمان بسیاری از پست‌مدرنیست‌ها، فمینیست‌ها مسئول ادامه وضعیت ظالمانه کنونی زنان هستند. تقابل فمینیسم پست‌مدرنیسم از آن‌جایی ناشی می‌شود که فمینیست‌ها به طبیعت و ویژگی‌های ثابت طبیعی در آدمی می‌اندیشند و همان ویژگی‌ها را مبنای فعالیت‌های فمینیستی خود قرار می‌دهند؛ در حالی که به زعم پست‌مدرنیست‌ها، در آدمی یک طبیعتی که کل و جامع باشد و مبنای محاسبات و ملاحظات ما قرار گیرد، وجود ندارد (Schwartz, 2004: p.92)؛ بلکه آن‌چه در واقع وجود دارد، تنها در ذهن یا سر^۳ ما وجود دارد.

در ارتباط با اختلاف بین فمینیسم و پست‌مدرنیسم افرادی چون فراسر و «نیکلسون»^۴ نیز مطالبی را مطرح کرده‌اند؛ از جمله این‌که فمینیست‌ها از نظریات سیاسی به سمت دیدگاه‌های فلسفی حرکت می‌کنند و سعی دارند تحت تأثیر آموزه‌های سیاسی مربوط به مقوله هویت، زن و... به دیدگاه‌هایی فلسفی در ارتباط با مقوله هویت و زن دست یابند (حرکت از سیاست به فلسفه)؛ در حالی که پست‌مدرنیست‌ها سعی می‌کنند از دیدگاه‌های فلسفی به سیاست نزدیک شوند (حرکت از فلسفه به سیاست). به همین دلیل، گاه اختلافات جدی بین فمینیسم و پست‌مدرنیسم بر سر معنی هویت، کارکرد هویت و دیگر واژگان به وجود می‌آید (Nicholson, 2000: p.120).

با این وجود در برخورد با جریان فمینیسم پست‌مدرن، این حقیقت روشن می‌شود که همیشه بین پست‌مدرنیسم و فمینیسم تباین و اختلاف وجود ندارد؛ بلکه در بعضی

-
- 1 - oppressed
 - 2 - oppressor
 - 3 - head
 - 4 - Nicholson

موارد هماهنگی، سازگاری و اشتراک نیز وجود دارد که در قالب جریان فمینیسم پست‌مدرن یا پست‌مدرنیست‌های فمینیست خود را نشان می‌دهد. از منظر فمینیست‌های پست‌مدرن، واقعاً یک فرمول خاص برای فمینیست خوب بودن وجود ندارد. برای فمینیست بودن کافی است به مقوله هویت و زن به گونه‌ای غیر مدرنیستی نگریسته شود و البته این غیر مدرنیستی نگریستن را نمی‌توان در یک نحله یا گرایش خاص فمینیستی خلاصه کرد؛ چنان‌که فمینیست‌ها را می‌توان به گرایش‌های مختلف تقسیم کرد؛ البته به نحوی که اختلاف دیدگاه‌هایی را نیز در آن‌ها می‌توان یافت؛ به عنوان مثال، «فمینیست اگزیستانسیالیست»^۱ بر این باور است که زنان باید سعی نمایند تا به سوژه تبدیل شوند و آزادی را به شیوه خاص و منحصر به فرد خود دامن بزنند؛ اما فمینیست‌های پست‌مدرن معتقدند که این‌گونه دامن زدن به شیوه‌های منحصر به فرد یا منحصر به فرد دانستن زنان، یعنی دامن زدن به این نظریه که زنان به مثابه‌ی موجوداتی غیر و دیگری^۲ با مردان متمایز هستند، این تمایز خود به محرومیت زنان منجر می‌شود. به نظر می‌رسد، اگر چه فمینیسم اگزیستانسیال و فمینیسم پست‌مدرن با هم در یک چیز مشترکند و آن داشتن نگاه غیر مدرنیستی به مقوله هویت و زن است، ولی اختلاف آن‌ها نیز در نوع نگاه به هویت زن، امری مشهود و آشکار می‌باشد.

بنابراین، در بررسی دیدگاه‌های موجود در ارتباط با مقوله فمینیسم و پست‌مدرنیسم می‌توان به این نکته دست یافت که اگرچه اختلافاتی بین فمینیسم و پست‌مدرنیسم در بعضی موارد وجود دارد، اما ارتباط فیما بین به نحوی مستحکم است که باعث ظهور جریان فمینیسم پست‌مدرن شده است. به زعم گرگن اندیشه‌های فمینیستی از جمله فمینیسم پست‌مدرن سعی در نوسازی خود دارند و این نوسازی تا جایی است که ممکن است خود به پیدایش رویکردها و جهت‌گیری‌های خاص و نوین در عرصه فوق منجر شود. چنان‌که تفکر فمینیستی به طور عام به زودی ممکن است دوباره جهت‌گیری زیست‌شناختی^۳ به خود بگیرد تا بهتر بتواند تمایز بین زن و مرد را تبیین و روشن نماید.

1 - existentialist feminist

2 - other

3 - psychological

با تقویت رویکرد زیست‌شناختی در جریان فمینیسم، طبیعت¹ دوباره جای پرورش و تربیت را می‌گیرد و بر آن تقدم زمانی خواهد داشت؛ به این معنی که طبیعت آدمی مقدم بر ملاحظات پرورشی و تربیتی لحاظ می‌شود و حفاظت از طبیعت دشوارتر از پرورش آن خواهد بود. در این صورت است که می‌توان توان واقعی زنان را از دست سوءتفاهم‌ها و سوءبرداشت‌ها نجات داد و به فهم واقعی آن‌ها دست یافت. با این چرخش به سمت تقدم طبیعت بر ملاحظات پیرامونی، از بسیاری مفروضات راجع به زنان که در همه فرهنگ‌ها رواج داشته و دارد، می‌توان رهایی یافت و به واقعیات نزدیکتر شد. به زعم گرگن این چرخش ممکن است حتی دامن فمینیسم پست‌مدرن را نیز بگیرد که به چیزی فراتر از خصایص طبیعی یعنی به گفتمان، فرهنگ و قدرت معتقد است (Gergen, 1991: p.12).

بنابراین - چنان‌که اشاره شد - فمینیسم هم‌چون بسیاری دیگر از جریان‌های فکری-اجتماعی سیر تحول و تطور خاص خود را دارا بوده و هست؛ چنان‌که این روند می‌تواند مستمر و پایدار نیز باشد؛ به این معنا که آینده ممکن است با حرکت‌ها و اشکال نوین‌تری از فمینیسم روبرو شود که این اشکال نوین می‌توانند یا جنبه نقادی رویکردهای پیشین فمینیستی را دارا باشند یا در عرض آن ادامه یابند یا دنباله رویکردهای پیشین تلقی شوند. فمینیسم پست‌مدرن نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ چنان‌که به زعم گرگن و بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان عرصه فمینیسم، حتی ممکن است فمینیسم پست‌مدرن نیز به دلیل ناتوانی در پاسخ‌گویی به نیازها و مسایل مطرح در این زمینه دچار چرخش شود و از مواضع خود عدول کند.

در هر حال، فمینیسم به دلیل ابتنا بر تجربه‌گرایی دچار آزمون و خطا می‌شود و به سبب اتکا به اجماع عقول بر حسب زمان و مکان‌های متفاوت، تغییر نظر در آموزه‌های آن یافت می‌شود؛ چنان‌که گاه یک رویکرد، ظلم به زنان و همان رویکرد در نگاهی دیگر متناسب با روحيات و مقتضیات زنان شناخته می‌شود. در هر صورت توجه به کیفیت رابطه فمینیسم و پست‌مدرنیسم و نیز حدود و ثغور این نسبت می‌تواند دلالت‌های فراوانی را برای برنامه‌ریزان و تصمیم‌گیران حوزه زنان (اعم از تعلیم و

تربیت زنان و مشارکت زنان در عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی) به دنبال داشته باشد. قابل تذکر است که داشتن نگاه نقادانه به رویکرد فمینیسم پست‌مدرن، با توجه به تأکید پست‌مدرنیست‌ها بر نفی فراروایت‌ها، نفی معرفت‌شناسی پیشینی و رئالستیک و نفی منابع و مبانی معرفتی و متافیزیکی، می‌تواند راه‌گشای حل بسیاری از معضلاتی باشد که در جوامع مختلف، از جمله جوامع اسلامی پیش روی زنان قرار دارد که صرفاً رهایی زن را در دنیای فمینیسم جستجو می‌کند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع:

- ◀ آندره، میشل: «جنش اجتماعی زنان»، هما زنجانی زاده، ونیکا، مشهد، 1372.
- ◀ قهرمانی، مهوش: «جامعه مدنی و خانواده»، فرهنگ توسعه، 1376.
- ◀ مشیرزاده، حمیرا: «جنش زنان در غرب و تأثیر آن بر محیط‌های دانشگاهی»، پرتو، 1379.
- ◀ مکنزی، یان: «مقدمه‌ای بر ایدئولوژی‌های سیاسی»، قانده، مرکز، تهران، 1378.
- ◀ منصور نژاد، محمد: «مسأله زن، اسلام و فمینیسم»، برگ زیتون، تهران، 1381.
- ◀ میل، جان استوارت: «کنیز کردن زنان»، خسرو ریگی، بانو، تهران، 1377.
- ◀ ولفورد، ویک: «فمینیسم»، بولتن مرجع؛ مقاله فمینیسم، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، 1380.
- Alcoff, L (1995). "Cultural Feminism Versus Post Structuralism", West View Press. Inc. London.
- Bordo, S. (2001): "Unbearable Weight: Feminism, Western Culture and The Body", University of California Press.
- Butler, T (1998). "Gender Trouble, Feminism and The Subversion of Identity", London. Routledge.
- Carter, A. (1997). "The Passion of New Eve", London.
- Elam, D. (1995). "Disciplining women", University of Wales, Montreal. Canada.
- Flax, J. (1986). "Gender as a Social Problem: in and for Feminist Theory", Journal of the German Association for American Studies. New York.
- Flax, J. (1989). "Political Philosophy and the Patriarchal Unconscious: Feminist Perspective", London.
- Flax, J. (2000). "Thinking Fragments: psychoanalysis, feminism and Postmodernism in the Contemporary West", Berkley. University of CA Press. New York.
- Foucault, M. (1993). "Power and Knowledge", London.
- Gergen, M. (1990). "From mod Masculinity to Post Macho", a Feminist re-play. New York.

- Gergen, M. (1991). **“Life Stories: Pieces of a Dream”**, New Haven. Yale university Press.
- Giligan, C. (1989). **“In a Different Voice. Psychological and Women’s Evelopment”**, Cambridge university Press.
- Gorton, K. (2004). **“A New Time of Feminism. Then and Now”**, London. Routledge.
- Hall, S. (2005). **“A Postmodern View of Feminism”**, London.
- Harding, S. (1980). **“The Norm of Social Inquiry and Masculinity Experience: Philosophy of Science Association”**, Vol.2.
- Irigaray, L. (2000). **“To be Two”**, Trans.M.Rhodes. London. An Thlon Press.
- Jaggar, A. (1998): **“Gender, Body, Knowledge: Feminist Reconstructions of Being and Inowing”**, Rutgers University Press, New York.
- Jameson, F. (2001). **“Post Modernism, or The Cultural logic of late Capitalism”**, London.
- Jones, A. (1996). **“Feminism Reclaimed”**, NewYork.
- Loytard, J. (1989). **“The Post Modern Condition”**, University of Minnesota Press.
- Marks, E. (1981). **“New French Feminism: an Anathology Brighton”**, Harvester Press.
- Nicholson, R. (2000): **“Feminism and Post Modernism”**, London.
- Rathenberg, K. (1998): **“Feminism, Law and Bioethics”**, Ethical Journal. Kennedy Institute. No.6, V.I, NewYork.
- Schwartz, N. (2004): **“Post Modernism. Feminism and Identity”**, New York.
- Walkerdine, V. (1998): **“Post Structuralist Theory and Everyday Social Psychology”**, Open University Press.
- Walters, N. (1996): **“New Feminist”**, London.
- Weedon, Chris. (1989): **“Feminist Practice and Post Structuralist Theory”**, Oxford, Basil Black well.
- Whitford, M. (1991). **“Luce Irigaray: Philosophy in the Feminine”**, London.